

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که ایشان مطرح فرمودند به عنوان تنبیه، دو تا تنبیه در اینجا قرار دارد، دستگاه را روشن کنید؛ اصطلاحاً تنبیه را در جایی می گویند که در خلال مباحث به آن اشاره ای شده باشد، بخواهند در تنبیه آن را تصریح بکنند؛ مثل اشارات و تنبیهاتی که آنجا دارند. اما در اصطلاح در این کتب ما، مخصوصاً از زمان صاحب رسائل رحمه الله، تنبیهات زیادی مطرح شده است؛ در برائت، در اشتغال، در استصحاب. و این مقداری از آن را از بعضی از کتب سابقین خود گرفته است. حالا من بحث کتاب شناسی را نمی خواهم الان مطرح بکنم.

و تنبیهاتی را که مرحوم شیخ در رسائل دارد یا بعداً در کفایه آمده است، بعضی هایش از امهات بحث هستند، نباید در تنبیه بیایند، باید در خود بحث می آمدند. مثلاً این که شک در باب استصحاب باید فعلی باشد، این باید در خود بحث بیاید. لکن دیگر حالا جری الحوزة، حوزات علمیه ما به این ترتیب جریان پیدا کرده اند، که مسائلی را به عنوان تنبیهات نقل می کنند، در صورتی که تنبیهات نیست.

لکن اینجا مرحوم نائینی بعد از بحث وجوب غیری، وجوب مقدمه، متعرض دو تا تنبیه شده اند. خیلی درست است. تنبیه در اینجا این طور نیست که در خلال بحث های سابق به آن اشاره شده باشد، بخواهیم الان روشنش بکنیم؛ نه، اصلاً مطرح نشده بود. یک تنبیهش مربوط است به مسئله عقاب و ثواب، آیا وجوب مقدمه یا وجوب غیری عقاب و ثواب دارند یا نه؟ این تنبیه اول بود.

و طبعاً این مسئله اصولاً کلامی است. عقاب و ثواب عرض کردم، مسئله کلامی است. در بحثی که عنوان عقوبت و ثبوت و شرایط تکلیف و کیفیت این مطالب برمی گردد به مسائل کلامی. مسائلی که برمی گردد به تنجز، این ها مسائل اصولی است. انحاء تنجز که داریم حالا دیگر اخیراً به آن اشاره کردیم. پس این تنبیه اول ایشان در حقیقت به یک معنا تنبیه است، یعنی ربطی به بحث اصول ندارد، بیان یک نکته ای است.

تنبیه دوم ایشان که امروز ان شاء الله می خوانیم، بحث قصد قربت و عبادی بودن بعضی از مقدمات مثل وضو و غسل و تیمم که این ها مقدمات صلاة هستند. آیا وجوب مقدمی می شود عبادی هم باشد؟ قصد قربت در آن معتبر باشد یا نه؟ این هم ربطی به اصول ندارد، مربوط به فقه است، اصلاً مربوط به عالم فقه است، ربطی به عالم اصول ندارد. لکن چون عنوان مقدمی پیدا کرده است، از این جهت، اصلاً ایشان به عنوان یک تنبیه بیان فرموده اند. (مثل اینکه روشن نشده است...)

عرض کنم من یک اشاره عابره‌ای به این عبارات مرحوم نائینی داشته باشیم، بعد یک مقدار توضیحات عرض کنیم. تنبیه دوم که عرض کردیم الان اشاره به آن شد: الامر الثانی به تعبیر خود ایشان، یعنی تنبیه ثانی. ایشان تعبیر کرده‌اند: «قد اشکَل...» این عبارت را عرض کردیم که حالا آقایان در زبان فارسی «اُشکَل» می‌خوانند. اشکَل غلط است، «اَشکَل» خودش درست است. چون ولو این باب افعال است، متعدی نیست، لازم است. یا باید «استشکَل» باشد؛ ها! یا باید «اشکَل الامر»، باید این گونه باشد، یک چیزی این گونه. ایشان نوشته است: «قد اشکَل فی الفقه...» این متعارف شده است از زبان فارسی، اُشکَل، آقایان فارسی زبان اُشکَل می‌خوانند، خود آن اُشکَل مشکل است.

حالا علی‌ای حال صحیحش «قد اشکَل الامر» باید بشود، به صورت «اَشکَل» خوانده بشود. چون فعل است؛ چون باب افعال درست است متعدی می‌کند، حتی فعل لازم را متعدی می‌کند، لکن در بعضی از موارد، باب افعال خودش لازم است و در مواردی هم عکس است، یعنی ثلاثی مجردش متعدی است، می‌رود به باب افعال، لازم می‌شود، عکس می‌شود؛ و الا قاعدتا باید ثلاثی مجرد، مثلاً لازم باشد، به باب افعال که می‌رود متعدی بشود. گاهی هم به عکس است. این حالا بحث نحوی نمی‌خواهیم در اینجا انجام بدهیم. علی‌ای حال «قد اَشکَل الامر فی الطهارات الثلاث»، این صحیحش این است.

اولاً ایشان دو سه تا اشکال می‌کند: «فی وجه استحقاق الثواب عند فعلها المعلوم بالضرورة، مع انّ...» این مسلم است که در آن قصد قربت هست، «مع انّ» به اصطلاح...

یکی از حضار: اوامرها...

آیت الله مددی: «مع انّ اوامرها غیریه، مکان مقدمتها بالثواب...» چون امر غیریه دارند نباید اصلاً ثواب داشته باشد. «ثانیاً» اشکال دوم: «انّ الامور الغیریة کلها توصلیة»، اصلاً امور غیریه، واجبات غیریه توصلی هستند، تعبدی معنا ندارد اشکال طبعاً یکی است، خیلی حالا فرق نمی‌کند. «اشکال سوم» می‌گوید: «و هاهنا اشکال ثالث»، و بعد اشکال سوم را از کتاب مرحوم شیخ و مباحث کتاب طهارت ایشان می‌آورد، ایشان آن اشکال دور. دیگر چون این سنخ مسائل خیلی دقیق نیست من نمی‌خوانم آقایان خودشان بخوانند. کلمه دوم را از کلمات مرحوم شیخ می‌خواند، بعد می‌گویند این خیلی واضح نیست، در صفحه بعدی ایشان جواب می‌دهد از به اصطلاح مسئله اصل اشکال.

بعد هم در اثنا یک مباحثی من اگر بخواهم بگویم وارد بحث فقه می‌شویم، الان باشد. بعد از اینکه ایشان این اشکال را مطرح می‌کند که این چطور واجب غیریه است، البته عرض کردم این دیگر تکرار مکررات می‌شود، اولاً ما امر غیریه را قبول نکردیم، وجوب غیریه را قبول نکردیم، حالا

توصلی باشد یا تعبدی. اصلاً چنین چیزی را قبول نکردیم. عرض کردیم مقدمه واجب، وجوب غیری ندارد، اصلاً وجوب غیری معقول نیست در مقدمه. توضیحش را دیروز عرض کردیم. حالا خیلی خب چون ایشان فرمودند به احترام ایشان فعلاً چیزی نمی‌گوییم.

و ثانیاً عرض کردیم این هم چون دو سه روز پیش عرض کردم تکرار کنم: وضو مقدمه نماز نیست. وضو شرط نماز نیست. اگر وجوب غیری هم قائل بشویم مال وضو نیست. آن که شرط نماز است، طهور است نه وضو. «لا صلاة الا بطهور»، در آن وضو ندارد که، خودشان چسبیده‌اند؛ فقط در اثناء، وضو و غسل را می‌گویند، تیمم را خارج کردند. از این معلوم می‌شود که در باب تیمم تأملی دارند. اگر باشد، هر سه یکنواخت است. هیچ فرقی ندارد. اگر قصد قربت معتبر است در هر سه معتبر است. «لا صلاة الا بطهور»، آن که ما داریم این است.

و عرض کردیم یک طهور داریم، یک طهور داریم. «لا صلاة الا بطهور» را به ضم طاء بخوانید، یعنی طهارت. بعید هم نیست این لفظ در اصل لفظ عبری باشد. و «الطهور احد الطهورین»، آنجا را بفرمایید طهور غیر از طهور است. طهور خود طهارت است، طهور «ما يُطَهَّرُ به»، «ما يَحْصُلُ به التطهر». و ایشان این اشکال را می‌کنند بعد متعرض جواب می‌شوند، هر چه هست. من یک مقدار عبارات ایشان را بخوانم.

مسئله دور را من اجمالاً عرض کنم: یک بحثی دارند آقایان که مسئله دور در اعتبارات نمی‌آید. ببینید در بحث اعتبارات، فرقی با بحث امور حقیقیه واقعیه این است: در امور حقیقیه اگر دور باشد دور واقعی است، و آنجا آن امر غیر معقول می‌شود. اما در باب اعتبارات اگر دور لازم بیاید، غیر مقبول می‌شود، نه اینکه غیر معقول. معقولیت دارد، مشکلی ندارد، چون اعتبار است. لکن اعتبار، مقبولیت می‌خواهد. در امور اعتباری صحبتتان همیشه از مقبولیت باشد. این چیزهایی که نوشتند لا یعقل، این معقولیت‌ها را بگذارید کنار. آن که در امور اعتباری اهمیت دارد مقبولیت است. آیا این قبول می‌شود یا نه؟

و نکته، دیروز مفصل عرض کردیم، معلوم شد اشکالاتی که آقایان درست کردند؛ عرض کردیم امر اعتباری قوامش به اعتبار است. سرش این است که امر اعتباری نیست، اگر ابراز دقیقاً موجودش نکند، برمی‌گردد به همان اصل خودش نیست. مثلاً «بعتک بلا ثمن»، خب بعت بلا ثمن نمی‌شود که، بدون ثمن. می‌گویند مرجعش به هدیه است، یعنی هدیه. بعت بلا ثمن می‌شود هدیه. این نکته‌اش این است که هدیه نبوده است. هدیه یعنی تملیک مجانی. این تملیک مجانی نبود. آمد به این لفظ، تملیک مجانی را ایجاد کرد. اگر بخواهد ایجاد بکند و صریح نباشد، روشن نباشد و دقیق نباشد در این مفهوم، یعنی: یک اینکه مقصد خودش را روشن بکند، دو: لفظی بیاورد که دقیقاً مطابق با آن باشد.

مثلاً در باب زواج، الان خب چند تا صیغه ازدواج می‌خوانند. آنچه که به نظر می‌رسد روشن‌تر از همه است، روشن است، زوج است «زَوْجْتُ»، چون زواج به معنای زوجیت، یعنی یک چیز را با یک چیزی ضمیمه کردن. خب یک زوجیت حقیقی داریم مثل این که می‌گویند مثلاً اتم از پروتون

و الکترون تشکیل شده است. این زوجیت، زوجیت اعتباری است. در زوجیت اعتباری، مردی را با زنی زوج قرار می دهند. این زوجیت اعتباری، باید با لفظی ادا بشود که دقیقاً همین معنی را بدهد. مثلاً اگر «مَتَّعْتُکِ» الان متعارف شده است، مَتَّعْتُکِ یعنی تمَتَّع است، تمَتَّع اعم از زوجیت است، ممکن است تمَتَّع بکنند زوج نباشد. «مَتَّعْتُ» یک لفظی باید به کار برده بشود که دقیقاً به معنای زوجیت باشد، که در آیه مبارکه هم دارد: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا»، این زوجیت، این صریح در زوجیت است: «زَوَّجْنَاهَا»

و اینکه الان متعارف است می خوانند «زَوَّجْتُ موکَلک؛ موکَلتی موکَلک»، این هم درست نیست. موکَل که مرد است باید مقدّم بشود. اصلاً اصولاً در باب عقد ازدواج، چون این مورد را همه مبتلا می شوند، زیاد این اشتباه، بزرگان هم این اشتباه را می کنند. آن که از طرف زن است می خواند «زَوَّجْتُ»، «زَوَّجْتُ موکَلتی موکَلک»، صحیحش «زَوَّجْتُ موکَلک موکَلتی» است. در قرآن هم هر جا به کار برده شده است، چه با صیغه تزویج چه با صیغه انکاح، چون آن هم به کار برده شده است، لکن آن معلوم نیست در عقد باشد، آن که در عقد است، صیغه تزویج است، ببینید: «زَوَّجْنَاهَا»، اول مرد است بعد زن است، «زَوَّجْنَاهَا».

اگر می خواهد بخواند «زَوَّجْتُ موکَلک موکَلتی»، باید چون این خیلی اشتباه تکرار می شود البته در بحث اصول نیست اما به زبان ما جاری بشود. در قصه حضرت موسی هم، در قصه شعیب و حضرت موسی: «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ» ملاحظه فرمودید؟ مذکر یعنی مرد مقدم شده است بر زن: «أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ»، اول مرد را ذکر کرده اند، بعد زن. آن که آمده است، اصولاً تقدم مرد بر زن است. زن هم می گوید «زَوَّجْتُک نفسی»، نفسی را بعد می آید.

علی ای حال، در این ها چون نکاح گفته شده است، در لغت عربی به معنای خود آن عمل جنسی است، یعنی صریح در زوجیت نیست. آن که صریح است در زوجیت «زَوَّجْتُ» است. «مَتَّعْتُ» صریح در زوجیت نیست. «من باشما زندگی مشترک می خواهم» مثلاً به فارسی، این هم صریح در زوجیت نیست. ممکن است در یک ساختمان باشند، زندگی مشترک بکنند، زن و شوهر نباشند.

لذا این نکته را دقت بکنید، در باب اعتبارات، چه اعتبارات قانونی، و لذا عرض کردیم یکی از نکات مهم در قوانین این است که الفاظی که در قانون به کار برده می شود کاملاً واضح، روشن و صریح باید باشد. مجاز و کنایه و استعاره و این گونه چیزها در الفاظ قانونی به کار برده نمی شود. چه اعتبارات شخصی باشد؛ اعتبارات شخصی، التزامات شخصی مثل عقود. آن چیزی را که قصد می کند عبارت از زوجیت اعتباری است، دقت کنید، یک مفهومی است خود زوجیت اعتباری؛ چون یک زوجیت حقیقی داریم، یک زوجیت اعتباری داریم. این زوجیت اعتباری را باید با لفظی به کار

ببرد که صریح در زوجیت اعتباری است، یک لفظ صریح باشد. اما اگر بگویید من با شما یک زندگی مشترک داشته باشیم، این صریح در زوجیت نیست، مثل دو نفر مرد با هم شریک بشوند. دقت می کنید؟

چرا؟ چون اگر صریح نبود، اصل اولی بر این است که امر اعتباری نیست. این قاعده کلی یادتان باشد؛ در باب امور اعتباری نیست، این می خواهد هستش بکند. حالا اعتباری نکته اساسی اش این است: نیست. هدیه که تملیک مجانی است این نبوده است، با «بعثک بلا ثمن» می خواهد انجام بدهد، خب اینجا این شبهه را دارد که کلمه «بعث» باید به معنای «ملکتک» باشد، خلاف ظاهر است. «بعث» در لغت عرب تملیک در مقابل شیئی است. پس اگر گفت «ملکتک بلا ثمن»، «بعثک بلا ثمن»، این غلط است، باطل است. چرا؟ چون صریح در هدیه نیست.

عرض کردیم مرحوم نائینی آقایان نوشتند در همین «بعثک بلا ثمن» پنج تا احتمال داده اند: بیع درست باشد، صحیح باشد، برگردیم به ثمن المثل؛ بیع فاسد باشد، آثار بیع فاسد بر آن بار بشود؛ هبه صحیحه باشد؛ هبه فاسده باشد؛ هیچ کدام نباشد. کما اینکه بنده رأیم همین است، هیچ کدام نیست. باطل است کلاً، باطل است. «بعثک بلا ثمن» کلاً باطل است. اما خب شاید بعضی گفتند که هبه صحیحه باشد. ببینید، این اقوال؛ پنج تا احتمالات آمد، روشن شد؟ چون پنج تا احتمالات را گفتند، این لفظ خودش این احتمالات را می تواند قبول بکند، دقت کردید؟ الان پنج تا احتمال به این داده شد. اگر احتمالات آمد، قاعده کلی این است: چون نبوده آن تملیک مجانی که هبه اسمش است، چون نبوده، با مجرد احتمالات ایجاد نمی شود. دقت کردید؟ با احتمال فلان و فلان ایجاد نمی شود. چرا؟ چون یک امر اعتباری است، دارای آثار خاصه. و لذا دقت کنید، ممکن است بگوییم این هبه فاسده است، ممکن است بگوییم هبه صحیحه است، هر کدام آثاری دارد.

یکی از حضار: آن نیت گوینده تعیینش نمی کند؟

آیت الله مددی: نیت تأثیر ندارد. نیت و دواعی که اصطلاحاً ما به فارسی می گوئیم انگیزه، انگیزه ها در باب اعتبارات تأثیر ندارد. در باب مثلاً عقود انگیزه های شما تأثیر ندارد. شما رفتید داروخانه دارو بخرید برای اینکه بچه تان سرما خورده است، می گوئید: آقا بچه ام سرما خورده است، می خواهم این دارو را بخرم. او هم دارو را به شما می دهد. می روید خانه، می بینید بچه خوب شده است، سرما خوردگی اش خوب شده است، خدا تفضل کرده خوب شده است، بر می گردید به داروخانه می گوئید: آقا من برگرداندم، بچه دیگر سرما خوردگی ندارد او می گوید: آقا، من به تو فروختم. به تو فروختم تمام شد دیگر. انگیزه تو برای این کار چه بود به من مربوط نیست. داعی، دواعی و نیات و انگیزه ها تأثیر ندارد.

این «العقود تابعة للقصود» نه روایت است، نه مطلبش درست است. البته آقایان و علمای ما، این مطلب مال اهل سنت است عرض کردم؛ عرض کردم. و لیکن آقایان و علمای ما عموماً گفتند «العقود تابعة للقصود» به این معنایی که من دارم می گویم. اگر شما بخواهید عقدی را جاری کنید،

عقد یعنی انشای لفظی، اصطلاحاً عقد را انشای لفظی می‌گویند. عقدی را اگر بخواهید جاری کنید، آن عقد تابع آن مقصود شما باید باشد. مقصد شما هبه است، باید بگویید «وهبتک»، یا «ملکتک مجاناً». مقصودش، مقصود شما نقل عین است، «بعثتک». مقصود شما نقل منافع است، «آجرتک». مقصود شما نقل انتفاع است، انتفاع معنایش این است که شما حق بهره‌وری دارید، لکن منافع مال شما نیست و عین هم مال شما نیست. اسم این هست عاریه. نقل انتفاع را اصطلاحاً عاریه می‌گویند. مثلاً می‌گوید این کتاب را به شما عاریه دادم، یعنی شما می‌توانید، یا خانه را دو ماهه به شما عاریه دادم، شما می‌توانید دو ماهه در این خانه سکنی پیدا کنید، دقت کردید؟ این را می‌گویند عاریه.

وقتی نتیجه‌اش هم این‌ها دقت کنید خیلی نتیجه دارد، این خیال نکنید الفاظ است. اگر غصبی، غاصبی دزدی سهواً، یعنی غاصبی آمد این خانه را در مدت دو ماه از شما غصب کرد، خب می‌رود دادگاه، دادگاه پول دو ماه را از او می‌گیرد. پول دو ماه را به شما نمی‌دهند، دقت کردید؟ به صاحب‌خانه می‌دهند. اگر اجاره داد به شما، غصب کرد، به شما می‌دهند، چون شما مالک منافع شدید. آمد دو ماه؛ دقت کردید؟ منافع خانه را گرفت. اما اگر عاریه داد، عاریه فقط نقل انتفاع است، شما حق انتفاع دارید، یعنی حق بهره‌وری دارید، نه عین این چیز ملک شما می‌شود، نه منافعش. اگر کسی آمد غصب کرد، منافع را به مالک می‌دهند، به مالک اصلی. نمی‌گوید بیا بید دو ماه در این خانه می‌توانستید بنشینید، این پولی را که می‌خواهند بدهند به من بدهند، چون شما مالک منافع خانه نبودید، شما مالک انتفاعید، حق انتفاع فقط دارید. دقت کردید؟ این نکاتی است که باید در نظر داشت.

مرحوم آقای نائینی در اینجا در مقام جواب وارد این شدند که «كما لا يذهب عليك لا يذهب عليك ان هذه الإشكالات كلها مبنية على ان جهة عبادية الوضوء» البته عرض کردم وضو تنها نیست، تیمم و غسل هم هست، «إلا ما تكون من ناحية امره الغیری» چون امر غیری دارد (و هو بمعزل عن التحقيق بل الوضوء انما يكتسب) و انما، صحیحش انماست «يكتسب العبادية من ناحية الامر النفسی» به اصطلاح «الموجه الى الصلاة بما لها من الاجزاء والشرائط» وارد این بحث شدند، ولی بحث اول توضیح این را بدهم، بعد هم نظریه مرحوم نائینی را بیان کنیم.

توضیح این بحث این است که یک امری بین علما معروف شده است به اینکه اگر امر متعلق بشود به یک تکلیفی که دارای اجزا و شرایط مختلفی است، مخصوصاً به اصطلاح آقایان به لحاظ به اصطلاح آن جهت از مقولات مختلفی است، مثل نماز. در آن قیام هست، قعود هست، ذکر هست، انواع مختلف هست. اگر امری آمد که مثلاً شما نماز بخوانید، این نماز هم عبارت از قیام است، رکوع است، سجود است، ذکر است، ذکر رکوع است، قرائت قرآن است، این امر، عده‌ای از اجزاست. بحثی که در اینجا کردند آقایان، این در اصول ما الان خیلی مطرح شده است: آیا این امری که به کل خورده است، به اجزاء هم خورده است یا نه؟ امر خورده است به کل، به مرکب. آیا به اجزاء هم خورده است یا نه؟ و اگر خورده است به چه

نحوی است؟ عمده اش این است. می گویند امری که به کل خورده است، به مرکب خورده است، به اجزاء هم خورده است: این رکوع را انجام بدهد، قرائت قرآن بکند، ذکر رکوع بکند، به آن ها خورده است، و در کیفیتش بحث است.

شاید نسبتاً مشهورترشان شاید مشهورتر حتی بین اهل سنت هم، این اوامر، اوامر غیریه هستند، یعنی اوامر مقدمی هستند. و لذا آمدند مقدمات را به دو جور تقسیم کردند: مقدمات داخلی، مقدمات خارجی. مقدمات خارجی مثل وضو این ها، و مقدمات داخلی هم مثل رکوع و سجود. این ها مقدمه ایجاد آن عمل هستند. دو جور مقدمه هست: یک مقدمه ای که قبل از عمل است، مثل وضو، یک مقدمه ای هست که حین عمل است، که خود اجزاء نماز است. لذا امری که به این ها تعلق می گیرد امر مقدمی غیری است. این شاید رأی مشهورتر این باشد.

رأی دیگر هست که نه، امری که به این ها تعلق می گیرد امر نفسی است، لکن فرقی با صلاة این است: امر به صلاة امر نفسی استقلالی است، امر به اجزاء امر نفسی تهیی است. خود اجزاء امر دارند، رکوع، سجود، این ها امر دارند، لکن به عنوان تهیی و آماده سازی نماز. امرشان امر تهیی است، نفسی تهیی. فرقی با آن امر صلاة: آن امر نفسی استقلالی است، این امر، پس یکی امر غیری، رأی اول؛ رأی دوم امر نفسی، لکن نفسی تهیی، نفسی به اصطلاح در مقابل استقلالی.

رأی سوم که مرحوم آقاضیاء قدس الله نفسه و ظاهر عبارت مرحوم نائینی هم همین است اینجا، من نائینی را نمی دانستم نظرشان این است، اما آقاضیاء را می دانم که امر به اجزاء عین امر به مرکب است، هیچ فرقی ندارد، نفسی استقلالی است. امر عین همان امر است، هیچ فرقی ندارد. امر به نماز منحل می شود به امر به رکوع و سجود و قرائت قرآن و ذکر رکوع و، عین همان است هیچ فرقی نمی کند. این هم رأی سوم در مسئله.

رأی بعدی در مسئله که این حقیر سرا پا تقصیر قائل هستیم هیچ گونه امری ندارد هیچ قسمی از این اقسامی که گفتم، این ها امر مقدمی گفتیم درست نیست، باطل است. هیچ قسمی از این اقسام نیست. اصلاً اصولاً انحلال دارد، انحلال به اجزاء دارد، این انحلال، انحلال واقعی است. اما به عنوان اعتبار قانونی، خوب دقت کنید، به اعتبار، به عنوان اعتبار قانونی، به همین کل خورده است، که اسمش صلاة است. به رکوع، به سجود نخورده است. به رکوع به عنوان امر نخورده است. امر خورده است به مجموع، من حیث المجموع، طبق همان قاعده ای که عرض کردیم در امور اعتباری، همان مقداری که ابراز شده است اعتبار می شود. آن که ابراز شد نماز بخوانید، «أقم الصلاة»، به همین مقدار شده است. قاعده ای که الان عرض کردیم دیگر، آن مقداری که روشن شد، آن مقداری که ابراز شده است صلاة است، رکوع و سجود نیست. اگر امر به رکوع و سجود داریم، آن ها عنوان خودش است، چون خود سجود محبوبیت فی نفسه دارد: «أقرب ما يكون العبد إلى الله إذا كان ساجداً» این روایتی است در کتب نحو هم می آورند.

به مناسبت کلمه‌ی اضافه «أقرب ما يكون العبد إلى الله إذا كان ساجداً»، این خودش تقرب فی نفسه دارد، قرائت قرآن دارد، اما اگر گفت «أقم الصلاة»، به خود صلاة خورده است، به رکوع و سجود امری نخورده است.

بله، چیزی که هست، ممکن است بگوییم یک امر اعتباری، اعتبار ادبی، مجازی، مثل «جری المیزاب»؛ که می‌گوییم مثلاً این میزاب به اصطلاح این راه افتاد. راه نمی‌افتد، آب در میزاب راه می‌افتد. این مثل «جری المیزاب» است. مثل این که بگوییم من رفتم تهران. او نمی‌رود، ماشین دارد می‌رود، او در ماشین نشسته است. یک امر مجازی ممکن است. این امر مجازی قانونی نیست، امر قانونی نیست، دقت کردید؟ اعتبار قانونی نیست. این یک اعتبار ادبی است. یک اصطلاحی دارند: اگر یک امری خورد به مجموعه‌ای از اجزاء و شرایط، از اجزاء، آن اجزاء یک وحدت اعتباری کسب می‌کنند. آن چون امر واحد است، امر چون واحد است، از امر وحدانی، اجزاء متفرقه یک وحدت اعتباری، یک اعتبار ادبی، می‌شود یکی. آن اجزاء می‌شود یکی. ولو متفرقه است، می‌شود اسمش صلاة، امر واحد. کما این که امر وحدانی وقتی تعلق می‌گیرد به یک امری که دارای اجزاء است، آن امر وحدانی به حسب آن اجزاء منحل می‌شود. این انحلال هم انحلال قانونی نیست، اعتبار ادبی است. آن امر وحدانی منتشر می‌شود به حسب اجزاء. بیست تا جزء است، بیست تا جزء، بیست تا امر می‌شود.

یکی از حضار: چه تأثیری دارد؟

آیت الله مددی: هیچ، هیچ تأثیری ندارد. فقط در حد یک کار ادبی است. لذا گفته می‌شود از این اقوال درست نیست، نه امر مقدمی دارد، نه امر نفسی تهییجی دارد، نه نفسی غیری دارد، نه نفسی استقلال‌ی دارد، از این حرف‌هایی که گفته می‌شود و الی آخره، مطالبی گفته شده است.

پس بنابراین دقت کنید در این مسئله که اگر امر تعلق پیدا کرد به یک عنوانی که مرکب است از اجزاء مختلف، به قول آقایان ماهیات مختلفه، آنجا به آن اجزاء امر تعلق نمی‌گیرد، به هیچ نحو. یک امر اعتباری، یعنی یک نوع اعتبار ادبی، این اعتبار قانونی نیست. امر وحدانی که به اجزاء مختلف تعلق می‌گیرد، یک نوع به اصطلاح تكثر قبول می‌کند از طرف اجزاء. اجزاء هم یک نوع وحدانیت قبول می‌کنند از قِبَل امر وحدانی. آن مجموع را می‌گوییم امر واحد. اما از لحاظ قانونی، طبق قانون، همان امر واحد است. امر به لحاظ قانونی به اعتبار قانونی منحل نمی‌شود. به اجزاء منحل نمی‌شود. امر خورده است به همان عنوان، عنوان صلاة، عنوان صلاتی. البته این مطلب شاید از قدیم هم تأثیرگذار بود، البته معلوم نیست راجع به این مطلب باشد. یک مطلبی بود که من سابقاً خدمتان عرض کردم، دیروز پریروز هم متعرض شدیم، که از وقتی که بنا شد مسائل فقهی بیاید، خیلی سعی کرده‌اند هم قواعد عامه اصولی را، تعبیر بکنم، هم قواعد فقهی، و هم در مواردی در روایات وارد شده بود؛ که تدریجاً عرض کردیم در میان اهل سنت، تدریجاً روایات زیاد شده‌اند در میانشان. این زیاد شدن هم همه‌اش جعل نبود، باز اشتباه نشود. بعضی‌ها خیال کرده‌اند روایات در میان اهل

سنت زیاد شده‌اند مال جعل است، نه! مال این بود که مثلاً یک نفر ممکن بود برود بگردد در یک روستایی از اطراف قم، یک کسی را پیدا کند بگوید آقا من از مرحوم آقای شیخ عبدالکریم قصه را دارم. دقت می‌کنید؟ سفرهایی که کرده‌اند این طرف، آن طرف، این قدر به این روستاها و ده‌ها سرکشی کرده‌اند، در بعضی از این در بعضی از این روستاها، مثل همین اطراف نیشابور، جُشَم، جِشَم یا جُشَم، این حاکم، حاکم جُشَمی، واقعاً خب از بزرگان معتزله است، مردی به این بزرگواری در روستاست مثلاً. یک تفسیری هم دارد «التهدیب» فی التفسیر، انصافاً خیلی قابل استفاده است، از بزرگان معتزله هم هست، حاکم جُشَمی. خب این در روستا زندگی می‌کرد این ممکن بود بروند؛ الان هم هست می‌دانید، آدم برود این طرف یک کسی را پیدا کند که بگوید من با یک واسطه از آقای شیخ عبدالکریم شنیدم، بگوید من با یک واسطه از آقا بزرگ تهرانی شنیدم. این هست. این‌ها چون رفتند در اطراف و افرادی را پیدا کردند.

چون در قرن اول این نبود. عرض کردم بله، در قرن اول که عمر بن عبدالعزیز دستور داد سنن پیغمبر را جمع بکنند، یک مقدار نوشته‌های پیغمبر بود، یک مقدار هم نوشته‌های متفرقه دیگری بود که من شرحش را دادم. اما در قرن دوم و سوم و چهارم، مثلاً ابن خلدون، البته احناف قبول نمی‌کنند، ابن خلدون نوشته است که ابوحنیفه ۱۷ تا یا ۱۹ تا حدیث را قبول داشت. دقت کنید. ابوحنیفه متوفای ۱۵۰ است، بعد از امام صادق هم ... خب شما نگاه بکنید، ۱۰۰، ۹۰ سال بعد از ایشان، احمد بن حنبل داریم متوفای ۲۴۱، یک میلیون و هفتصد هزار حدیث نوشته است. خب این دو تا عدد اصلاً با هم نمی‌خواند که، در طی ۹۰ سال اصلاً یک امری است که غیر قابل؛ این سرّش این نیست که جعل بوده است. اولاً یک روایتی را از چند تا نفر می‌شنیدند، بعد می‌دیدند روایت واحده است، یکی اش می‌کردند، پاک نویس که می‌کردند، مثل مستل را که نوشته است، دیگر آن‌هایی را که قبول نداشته کنار زده، این کتاب مستل را ایشان نوشته است. علی‌ایّ حال، این نکته را در ذهن مبارکتان باشد.

یکی از حضار: یک جا من خواندم از اهل سنت، که روایت را تکثیر می‌کردند، تعدّد می‌کردند، یعنی یک روایتی را کلاً می‌گرفتند، از این یک روایت، روایت‌های دیگری را تکثیر می‌کردند.

آیت الله مددی: این هست، در خود بخاری هم هست. در خود بخاری، یک قصه، همین قصه «إن ...» چند بار آمده است، چهار بار پنج بار در بخاری آمده است. سندهایشان فرق دارد، متنش هم یک کلمه، دو کلمه با هم فرق دارد. این قصه مرأی خثعمیه که تازگی اشاره کردم، شاید چهار پنج بار، پنج شش بار، هر بار یک قسمتش را آورده است، بله چرا تکثیر می‌کردند. علی‌ایّ حال این نکته را دقت بکنید، این معنایش این است، و لذا در این نکته‌ای که در اشتقاق، مثلاً آیا حدیث رفع را قبول بکنیم یا نه؟ حدیث رفع را که قبول می‌کردند، این برایشان یک ابواب فراوانی را درست

می کرد مثلاً کسی سجده را نسیان کرد، فراموش کرد. گفتند به حدیث رفع تمسک بکنیم، «رُفِعَ عَنِ امْتِي النسيان». پس نمازش درست است. می بینید؟ درست. این ظاهراً منشاء بود که تصور بشود اجزاء دارای امر است. دقت فرمودید؟ ظاهراً منشأ این بوده

یکی از حضار: ببخشید، در صلاة ظاهراً اول قانون گذار می آید یک مفهوم اعتباری می سازد، یک اجزائی را با هم می گیرد اعتباری، اعتباراً به آن ها صلاة، چون در خارج که آن ها وحدت ندارند، ولی یک وحدت اعتباری برای آن ها می کشد، اسمی برای این ها اعتباراً می گذارد صلاة، بعد امر که می خواهد بکند فقط همین مفهوم اعتباری را در نظر گرفته دیگر. اجزاء را بی توجه، بدون توجه به...

آیت الله مددی: اهاً بناصرنا، خب بنده هم همین را گفتم. نفهمیدم اشکال است یا تأیید بنده بود. در حقیقت تأیید بنده بود. ما هم گفتیم امر فقط به صلاة خورده است، به اجزاء نخورده است.

یکی از حضار: حج این طور نیست. حج اجزائش متفرقه است و طولانی است، حالا در نماز شاید این بشود ولی در حج لبیکش وجود دارد و منا و وقوفاتش، حالا همه احاطه پیدا می کند دیگر...

آیت الله مددی: اما وقتی گفت «وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» مرادش چیست؟

یکی از حضار: یعنی در اجزاء

آیت الله مددی: نه اتموا الحج معنایش چیست؟ همه را یکی گرفته است.

یکی از حضار: اجزائش دیگر وجود ندارد؟ امر بخواهد در آیه امر جدا هم دارند در لسان ادله

آیت الله مددی: عرض کردم اگر امر بود فاسجدوا خب مثلاً «و ارکعوا مع الراكعين» این هم داریم. اما آن عنوانی که خود رکوع عنوان دارد اما وقتی رکوع و سجود و قرائت و ذکر رکوع همه را می گوید نماز، آن وقت این یک امر واحد می آید. خب این یک مطلب.

مطلب بعدی این است، این مطلب راجع به اجزاء ما گفتیم، آیا راجع به شرایط هم این می آید یا نه؟ مثل طهارت. مرحوم نائینی اینجا، از اینجا مقدمه را عرض کردم برای اینکه عبارت نائینی روشن بشود. مرحوم نائینی راجع به شرایط هم قبول می کند، نه همه شرایط، راجع به وضو هم قبول می کند. لذا می گوید امر صلاتی منحل می شود به وضو، و امر را هم نفسی گرفته است. البته نوشته نفسی تهیی یا نفسی استقلالی. عرض کردم آقا ضیاء معتقد است امر به اجزاء، عیناً امر به کلی شروط نمی شود. ایشان آمده تعبیر کرده به امر نفسی. ایشان برای اینکه عبادات، طهارت صلاة را عبادی قرار بدهد، از این راه وارد شده است. این ها شرط نماز هستند، و چون شرط هستند امر نمازی منحل می شود به این شروط. روشن شد عبارت ایشان؟

آن بحثی که الان مطرح کردیم اولاً راجع به اجزاء بود، بعد راجع به شروط. راجع به کلی شروط هم قبول نمی‌کند، مثل استقبال و اینها. راجع به بعضی از شروط قبول می‌کند که امر منحل می‌شود به آن‌ها. امر به صلاتی، چون امر به صلاتی که عبادی است، این امر عبادی منحل می‌شود به شرایط یعنی وضو و غسل و تیمم. پس آن‌ها هم عبادی می‌شوند. عبادی شدن آن‌ها به خاطر انحلال امر است. امر صلاتی منحل، روشن شد مراد نائینی؟ و لذا روی مبنایی که بنده عرض کردم، خب این جواب کاملاً ناقص است. یعنی اینجا مشکل پیدا می‌کند. شما در اجزاء هم قبول نکردید، چه برسد به شرایط. در اجزاء هم انحلال را قبول نکردید. امر وحدانی قبول می‌کند تکرار را به حسب اجزاء را، لکن این تکرار، اعتبار ادبی است، اعتبار قانونی نیست. اجزاء مختلف هم یک نوع وحدت قبول می‌کنند به خاطر امر واحد، یک نوع وحدت قبول می‌کنند، لکن این وحدت اعتباری، اعتبار ادبی است. اعتبار قانونی نیست، آثار قانونی برایش بار نمی‌شود. این راجع به بحثی که دیروز...

یکی از حضار: ثمره‌ی عملی دارد به این نحو؟

آیت الله مددی: طبعاً دیگر، اینکه امر به اجزاء؛ مثلاً ببینید، همین جا که می‌گوید شما امر به مثلاً سجده، من این مثال زدم برایتان که روشن بشود ان شاء الله. می‌گوید شما سجده را فراموش کردید، شما بقیه نماز را انجام بدهید، درست است. رفع، این حدیث رفع در قرن دوم جا می‌افتد. حدیث لاضرر در قرن دوم جا می‌افتد. استصحاب در قرن دوم جا می‌افتد. چرا؟ چون اینها آمدند ابواب فقه را درست کردند. حالا الان در زمان ما، مخصوصاً فتره‌ی اخیر در اصول شیعه، خب اشکال کرده‌اند، آقا حدیث رفع مفادش رفع است، مفادش جعل که نیست، وضع که نیست. فوقش مفادش این است که شما سجده نکردید معذورید. «رفع عن امتی النسیان». اما شما چیز دیگری اثبات بکنید، سجده نکردید امر به بقیه اجزاء دارید، این را باید اثبات بکنید. چون امر اول شما به ده جزء بود، یک جزء را فراموش کردید، آن یک جزء، خیلی خب اشکال ندارد، «رفع». کلام دقت کنید نکته را؛ آیا شما امر به نه جزء دارید، به نماز نه جزئی دارید یا نه؟ آن نماز ده جزئی که نشد. توجه کردید؟

لذا این اصطلاح در این در اصول متأخر شیعه آمد، اما این در قرن دوم برای حدیث رفع خیلی بود. البته حدیث رفع را عرض کردم بخاری و مسلم قبول نکردند، اما بعضی از بزرگان دیگر حدیث قبول کردند بزرگان اهل سنت، که حدیث شناس هستند، مثل ابن حزم، ایشان قبول می‌کند. آن وقت این‌ها آمدند این چون منشأش چه شد؟ منشأش این شد که ابواب زیادی را اثبات بکنند. مثلاً خیال می‌کردند سجده امر مستقل دارد، حالا سجده برداشته شد، بقیه به جای خودش محفوظ است، انجام بدهید. در اصول جدید آقا بقیه امر می‌خواهد، این نه جزء امر می‌خواهد. حدیث رفع مفادش رفع است، مفادش جعل نیست. یک اصطلاحی شد در میان اصولیین ما شیعیان، حدیث رفع مشرّع نیست، این اصطلاح، مشرّع نیست.

یکی از حضار: مثل لاضرر.

آیت الله مددی: آها، لاضرر مشرّع نیست. حدیث رفع مشرّع نیست. حدیث رفع نمی گوید اگر شما فراموش کردید سجده را، امر به نه جزء دارید، آن را باید اثبات بکنید. شما امر به نه جزء دارید. حدیث رفع فوقش این است که شما معذورید در نسیان سجده، اما اینکه بقیه نماز درست است از کجا؟ امر به نماز از کجا؟ امر به نه جزء از کجا؟ این ظاهراً تصور شده بود که این یک جزء مستقلی است، این امر ساقط شد، بقیه اجزاء ساقط نشده است، دقت فرمودید؟ ظاهراً تصور شده بود. لکن طبق این تصویری که ما عرض کردیم، بسیار مشکل است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين